



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۴/۲۱



بصیر صباح

تحقیق و جست و جو در ادبیات فولکلور و نقل قول های مشهور بخش یازدهم (۱)

بالا تر از سیاهی رنگی نیست



عبارت بالا هنگامی بکار برده می شود که آدمی در انجام کار دشواری تهور و جسارت را به حد نهایت رسانیده باشد. البته آن تهور و جسارتی در اینجا منظور نظر است و می تواند مصداق ضرب المثل بالا واقع شود که مبتنی بر اجبار و اضطرار بوده و عامل عمل را کارد به استخوان رسیده باشد. در این گونه موارد اگر عواقب شوم متصوره را متذکر شوند و عامل را از اقدام به آن کار خطیر باز دارند جواب به ناصح مشفق این است که: "بالا تر از سیاهی رنگی نیست". و از سیاهی منظورش شکست یا مرگ است که می خواهد بگوید از آن ترس و بیم ندارد. پیداست وقتی که معلوم شود منظور از سیاهی چیست، طبعاً ریشه تاریخی مطلب به دست خواهد آمد.

ریشه عبارت مثل بالا از دو جای مایه می گیرد و دو عامل در بوجود آوردن آن مؤثر بوده است. یکی عامل فیزیکی و دیگری عامل تاریخی که البته در علت تسمیه ضرب المثل بالا با توجه به قدامت آن عامل تاریخی منظور نظر است؛ نه عامل فیزیکی که کشف علمی آن قدامت چندانی ندارد. با این وصف بی فائده نیست که عامل فیزیکی آن هم دانسته شود.

عامل فیزیکی:

به طوری که می دانیم نور خورشید از مجموعه الوان مختلفه ترکیب و تشکیل شده است که چون بر جسمی بتابد هر رنگی که از آن جسم تشعشع کند، جسم مزبور به همان رنگ دیده می شود. چنانچه تمام رنگ های نور خورشید از آن متصاعد شود، جسم به رنگ سفید نمایان می شود که روشنترین رنگ هاست. ولی اگر هیچ رنگی از آن جسم تشعشع نکند و تمام نور خورشید را در خود نگاه دارد، در این صورت جسم به رنگ سیاه نمایان می گردد. پس ملاحظه می شود که رنگ سیاه از آن جهت که تمام رنگ ها را در خود جمع دارد، مافوق تمام رنگهاست و به همین سبب است که گفته اند:

"بالا تر از سیاهی رنگی نیست"

عامل تاریخی:

استاد سخن حکیم نظامی گنجوی (۵۴۰ - ۶۰۳ هجری) داستانسرای نامی ما، راجع به ریشه تاریخی ضرب المثل بالا در قسمت هفت پیکر از کتاب خمسه اش داد سخن داده، واقعه جالب و آموزنده ای از زندگانی بهرام گور را به رشته نظم کشید که سرانجام به این شعر منتهی می شود:

هفت رنگ است زیر هفت اورنگ

نیست بالاتر از سیاهی رنگ

اکنون داستان موصوف را توأم با گزیده اشعار نظامی در هفت پیکر اجمالاً شرح می دهیم تا معلوم گردد که چرا بالاتر از سیاهی رنگی نیست. بهرام گور شاهنشاه معروف چون از دفع و رفع مهمات مملکتی فراغت حاصل کرد، مجلس بزمی آراست و با یاران و ندیمانش به باده گساری پرداخت:

شاه بهرام گور با یاران

باده میخورد چون جهانداران

دیری نپایید که سرها از باده ناب گرم شد. هر یک سخن نغزی گفت و نکته لطیفی پرداخت. در این میان بر زبان سخنوری بگذشت که اکنون به یمن فر و شکوه پادشاهی، ما را همه چیز هست:

ایمنی هست و تندرستی هست

تنگی دشمن و فراخی دست

چقدر بجا و به موقع بود که شاهنشاه عادل و توانا و مهربان ما همیشه در شادی و خرمی می زیست و لشکر غم را به حریم عزت و سلطنتش هرگز راهی نبود:

تا همه ساله شاه بودی شاد

خرمن عیش را نبردی باد

آزادمردی به نام شیده که در صف حاضران بود و در رشته مهندسی و معماری نظیر و بدیل نداشت:

چون در آن بزم شاه را خوش دید

در زبان آب و در دل آتش دید

پیشنهاد کرد که اگر شاهنشاه قبول فرماید حاضر است هفت پیکر و گنبد سر به فلک کشیده به نام هفت کشور بسازد و هر گنبد را به رنگ مخصوصی درآورد:

رنگ هر گنبدی جداگانه

خوشر از رنگ صد صنم خانه

تا بهرام گور هر شب را در یکی از آن گنبدها صلاهی شادی در دهد و فارغ از هرگونه دغدغه خاطر به صبح آرد. پیشنهاد شیده به اتفاق آرا مورد قبول واقع شد و هفت گنبد بر مثال هفت ستاره بنا کردند. ستاره شناسان هر یک را بر قیاس ستاره ای به رنگی در آوردند:

رنگ هر گنبدی ستاره شناس

بر مزاج ستاره کرد قیاس

یکی بر مثال کیوان چون مشگ سیاه. دومی مانند مشتری بود و به رنگ صندل. سومی چون مریخ بود و سرخ چهارمی چون خورشید بود به رنگ زرد. پنجمی بر مثال زهره و سپید. ششمی چون عطارد بود و پیروزه گون (پیروزه گون). هفتمی مانند ماه بود و سبز.

آنگاه دختران شاهان هفت اقلیم را خواست و به مناسبت رنگ چهره در آن گنبدها جای داد. این دختران هفت پادشاه که بهرام گور به همسری برگزیده بود، اولی از نژاد کیان و بقیه دختران خاقان چین و قیصر روم و شاه مغرب و رای هندوستان و شاه خوارزم و پادشاه سقلاّب (کشور یوگوسلاوی را سابقاً سقلاّب یا صقلاّب می گفته اند) بودند. بهرام گور روزها به کشور داری میپرداخت و هر شب را در یکی از آن کاخهای مجلل در نهایت خوشی و کامرانی می گذرانید. بانوی هر قصری موظف بود ضمن پذیرایی شاهانه، داستان جالبی بگوید و خاطر شاه را از این رهگذر مشعوف دارد. شاهنشاه ساسانی روز شنبه با لباس سیاه به گنبد غالیه فام نزد بانوی هند شتافت.

روز شنبه ز دیر شماسی خیمه زد بر سواد عباسی

سوی گنبد سرای غاله فام پیش بانوی هند شد به سلام

دختر رای هندوستان بزم شاهانه بیاراست و از بهرام گور به گرمی پذیرایی کرد. زمان استراحت فرا رسید و بهرام بر بالش زرین تکیه داده، اکنون موقع آن است:

تا دل شاه را چگونه برد

شاه حلوی او چگونه خورد

پایان بخش یازده (۱)

ادامه دارد

قسمت اول تا هشتم این مطب را به کمک لینک های آتی مطالعه کنید"

بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۱.pdf

بخش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۲.pdf

قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۳.pdf

قسمت چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۴.pdf

قسمت پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۵.pdf

قسمت ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۶.pdf

قسمت هفتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۷.pdf

قسمت هشتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۸.pdf

قسمت نهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۹.pdf

قسمت دهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۰.pdf